



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۷/۲۴

داکتر محمد شعیب مجددی

آرامش

استاد واصف باختری شاعر و روشنگر «حوادث» بود. او طوفان فقر و گرسنگی یتیمان را در تاروپود وجودش حس میکرد. درد و رنج زلزله بی خانمانی بیوه زنان را درک مینمود. تفاوت دنیای قصر نشینان و خیمه نشینان، باداران و غلامان، گرسنگان و سیران را با زبان عدالت فریاد میکشید. او شاعر و روشنگر این حوادث بود و هیچ بی عدالتی و نابرابری پیمانۀ «آرامش» را در زندگی اش سیراب نمیکرد. تلاش و موج اشعارش بسوی «حوادث» عینی و ذهنی میهمش دوخته شده بود. آرامش را در این شرایط، مجال زندگی در اشعارش نبود و سکوت و سکون همچنان پیمانۀ صبرش را لبریز میکرد.

مسافران شکبیا!

مسافران خموش!

دلم ز گردش آرام این قطار گرفت

که در ایستگاه حوادث پیاده خواهم شد

واصف باختری با حوادث دیارش نفس میکشید و آتش درد و غم را جهنم یاد میکند.

جهنم است، جهنم نه نیمروزانست

گلوی کوچه چو دل‌های کینه توزانست

به هر کرانه که بینی کفن فروشانند

که گفته است که این شهر جامه دوزانست؟

نا برابری و بی عدالتی قدرتمندان، موج نفرین را بر قطع، نطفه های ناخوش آینده جاری میسازد. از خود شروع و خواهش از دیگران دارد.

ننگ بر من باد!

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولئ

نفرین بر من باد!

اگر از شما چیزی بخواهم

تنها خواهشی که دارم اینست که به روسپیان سیاسی نیز

قرص ضد حامله گی بدهید

تا نسل بی شرفان افزونی نیابد

برای آن های که با سنگ ظلم و ستم بر سر دیگران میکوبند با شهادت میگوید: در انتهای خط شما بازنده میباشید.

آنکه شمشیر ستم بر سر ما آخته است

خود گمان کرده که برده ست، ولی باخته است

های میهن، بنگر پور تو در پهنه رزم

پیش سوفار ستم سینه سپر ساخته است

روی او در صف مردان جهان گلگون باد

هر که بگذشته ز خویش و به تو پرداخته است

دود سیگار و لب می، فریبی و بهانه زودگذری از حقایق بود که بر درد هایش می افزود و هیچگاه مایه آرامش روحی و ذهنیش نمیشد.

دل از امید، خم از می، لب از ترانه تهیست

امید تازه به سویم میا که خانه تهیست

تو در شبانه ترین روزها ندانستی

که جام زیستن از باده بهانه تهیست

واصف باختری باور خاص خود را داشت؛ شاید متفاوت و یا مخالف باور من و یا باور دیگران، اما میشود پا بر فراز «یکدیگر پذیری» گذاشت و حقیقت قله های شامخ شعر و ادب پارسی دری را نادیده گرفت. او از پیشکسوتان شعر نو و شاعر استثنائی در تاریخ ادبیات معاصر پارسی دری میباشد.

واصف باختری هرچند آثار گرانمایه و اشعار ناب بر تاج ادبیات دری به ارمغان گذاشته است اما خودش با قناعت و بردباری همه دست آورد هایش را به یک سطر تشبیه نموده و میگوید:

یک چند درین بادیه بودیم و گذشتیم

با داس هوس خار درودیم و گذشتیم

تا چشم اجل را دو سه دم خواب رباید

افسانهء بیهوده سرودیم و گذشتیم

دبیاجهء امید به فرجام نییوست

یک سطر برین صفحه فرودیم و گذشتیم

واصف باختری را آخرین بار در محفل بزرگداشت از استاد خلیل الله خلیلی به کوشش کانون فرهنگی جامی در شهر لاس انجلس امریکا دیدم. بسیار ناتوان و با کمک عصا گام ها را شکسته ریخته برمیداشت. دوستان با احترام شانه هایش را گرفتند و به سٹیژ بردند. باید روی صندلی مینشست ایساده سخنرانی برایش دشوار مینمود. پیش از آن من بیست دقیقه پیرامون انسانیت در شعر استاد خلیلی به اصطلاح ما هراتی ها کلمات غلومبه سلومبه تحویل داده بودم. حالا نوبت استاد باختری بود که با کلام زیبا، روح مجلس را روشنائی و انرژی تازه ببخشد. او با ناتوانی جسمی از توان فوق العاده حافظه و دانش بهره مند بود. بدون یادداشت از حافظه چندین شعر استاد خلیلی را با لحن استادانه دکلمه و با تحلیل ها و تشریحات استثنائی فضای محفل را ستاره باران و نورانی ساخت و ما با دل و جان غرق تبحر و توانائی این استاد بزرگ گشتیم. شب فراموش ناشدنی و آن آخرین دیدار من با استاد باختری بود.

واصف باختری کاروان کوله بار، غم وانده مردم را، با موج اشک یتیمان، ناله بیوه زنان، درد گرسنگان و بی عدالتی روزگار، سال ها و سال ها دقیقاً هشتاد و یک سال حمل نمود و سرانجام به تاریخ ۱۹ جولای ۲۰۲۳ عیسوی بر فریاد اشعارش و درک و احساسش نکته عطف گذاشت و لباس های رنگارنگ دنیای فانی را گنار نهاد و لباس سفید بی رنگی را برتنش پوشاندند. واصف باختری از جهانی که یک عمر با شعرش و بیانش مبارزه کرده بود؛ به آن «آرامش» که آرزو داشت نرسید و سر انجام با «آرامش» دیگری دنیای نوی را آغاز کرد. آنجا که همه لباس سفید به تن دارند و رنگ دیگری مثل رنگ های زمین خاکی در آنجا نیست. به گفته رازق فانی «همه جا دکان رنگ است همه رنگ میفروشند» آنجا فقیر- سرمایه دار، لاغری - چاقی، صحتمندی- مریضی، باداری- برده گی و تفاوت های ناعادلانه نیست. همه با یک رنگ، بدون اینکه بر یکدیگر باری و یاری باشند، با «آرامش» در پهلوی هم غنوده اند.

شاعرگرانمایه استاد فرزانه اگر در روی زمین آن آرامش واقعی میسر نگریدید دعا مینمایم که آرامش آن جهان نصیب شما گردد. آمین یارب العالمین